



بسم الله الرحمن الرحيم و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و اللعن الدائم على اعدائهم اجمعين

### خلاصه مباحث گذشته

بحث در این بود که آیا انشاء مکره نسبت به ایجاد شخصیت حقوقی نافذ است (یعنی اگر کسی به خاطر تهدید دیگری اقدام به انشاء یک شخصیت حقوقی کند، آیا این شخصیت حقوقی تحقق پیدا می کند) یا خیر.

مهم ترین دلیلی که بر این مطلب که هیچ کاری که اثر شرعی داشته باشد از مکره متمشی نمی شود (از جمله ایجاد شخصیت حقوقی)، اقامه شده و قبلاً به آن پرداختیم، حدیث رفع است چراکه فرموده است رفع ما استکروهوا علیه.

بیان شد که دو چیز شرط تمسک به حدیث رفع است، اول آنکه فعل مورد نظر بماهو مستند الی المکلف منشا آثار و احکام باشد، دوم آنکه رفع آن فعل امتنانی و باعث گشایش در امر شخص باشد.

همچنین بیان کردیم که رفع شخصیت حقوقی، رفع امتنانی نیست چراکه در ایجاد شخصیت حقوقی هیچ ثقلی (ثقل مالی، حیثیتی، تکلیفی) وجود ندارد تا برداشته شود.



### مقدمه بحث جدید

ممکن است گفته شود دلیل مانعیت اکراه از تاثیر انشاء شخص مکره، منحصر در حدیث رفع نیست، بلکه احادیث دیگری نیز داریم که این مطلب را بیان می‌کند و در آن‌ها سیاق امتنان وجود ندارد (در حدیث رفع با توضیحی که بیان شد، سیاق امتنان از دو قرینه استفاده شد، یکی تعبیر "عن" در "رفع عن" و دیگری "امتی") بلکه عدم تاثیر انشاء مکره را به طور مطلق (ولو امتنانی نباشد) بیان می‌کند.

از جمله این احادیث، روایاتی است که در رابطه با عدم تاثیر طلاق، عتق، قسم و نذر مکره وارد شده است که همه این موارد مانند ما نحن فيه (انشاء و ایقاع یک شخصیت حقوقی) نوعی ایقاع محسوب می‌شوند و قرینه‌ای بر امتنانی بودن این رفع برای مانعیت اکراه در آن‌ها وجود ندارد.

### روایات ابواب طلاق

از جمله روایاتی که در رابطه با طلاق بر مطلب مورد نظر دلالت دارد، روایات باب ۳۷ (بَابُ أَنَّهُ يُشْتَرَطُ فِي صِحَّةِ الطَّلَاقِ الْإِخْتِيَارُ فَلَا يَصِحُّ طَلَاقُ الْمُكْرَهِ وَ الْمُضْطَرِّ) از ابواب مقدمات طلاق است.

۱. روایت اول از باب ۳۷ از ابواب مقدمات طلاق

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَدَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ طَلَاقِ الْمُكْرَهِ وَ عَتَقِهِ فَقَالَ لَيْسَ طَلَاقُهُ بِطَلَاقٍ وَ لَا عَتَقُهُ بِعَتَقٍ فَقُلْتُ إِنِّي رَجُلٌ تَاجِرٌ أَمُرُّ بِالْعَشَّارِ وَ مَعِيَ مَالٌ فَقَالَ غَيَّبَهُ مَا



اَسْتَطَعْتُ وَ صَعُهُ مَوَاضِعُهُ فَقُلْتُ فَإِنْ حَلَفَنِي بِالطَّلَاقِ وَالْعَتَاقِ فَقَالَ اخْلِفْ لَهُ ثُمَّ أَخَذَ تَمْرَةً فَحَفَرَ [في المصدر- فحفن] بِهَا مِنْ زُبْدٍ كَانَ قُدَّامَهُ فَقَالَ مَا أَبَالِي حَلَفْتُ لَهُمْ بِالطَّلَاقِ وَالْعَتَاقِ أَوْ أَكَلْتُهَا.<sup>۱</sup>

[ترجمه:

زراره گوید: از امام باقر علیه السلام درباره طلاق دادن و برده آزاد کردن مردی که بر این کار مجبور شده است پرسیدم.

فرمود: طلاقش رسمیت ندارد و برده آزاد کردنش نیز شرعی نیست.

عرض کردم: من تاجری هستم که با همه داراییم از گمرک و گمرکچی عبور می‌کنم.

فرمود: تا جایی که می‌توانی آن را مخفی کن و در جای خود قرارش ده.

عرض کردم: اگر برای یافتن اموال من، مرا به طلاق دادن و برده آزاد کردن سوگند دهد؟

فرمود: برایش سوگند یاد کن.

سپس امام علیه السلام خرمایی برداشت و آن را در کره‌ای که مقابل ایشان بود فرو برد و فرمود: برای من مهم نیست که برای آنان به طلاق و برده آزاد کردن سوگند یاد کنم یا این که خرما را میل کنم.]

به لحاظ سند، روایت تام است. از جهت دلالتی نیز تعبیر روایت در مورد لا طلاق و لا عتق بودن طلاق و عتق مکره مطلق (اعم از اینکه آن طلاق و عتق به نفع یا ضرر مکره باشد) است. بخش بعدی روایت در مورد حلف و قسم است که مطابق آن قسم مکره نیز نافذ نمی‌باشد.

<sup>۱</sup> وسایل الشیعه الی تحصیل مسایل الشریعه - ۳۷- بَابُ أَنَّهُ يُشْتَرَطُ فِي صِحَّةِ الطَّلَاقِ الْإِخْتِيَارُ فَلَا يَصِحُّ طَلَاقُ الْمُكْرَهِ وَ الْمُضْطَرِّ - مجلد ۲۲،



۲. روایت اول از باب ۳۷ از ابواب مقدمات طلاق

وَعَنْهُ عَنْ أَبِيهِ [فِي الْمَصْدَرِ زِيَادَةٌ - عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ] عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ أَوْ غَيْرِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لَوْ أَنَّ رَجُلًا مُسْلِمًا مَرَّ بِقَوْمٍ لَيْسُوا بِسُلْطَانٍ فَقَهَرُوهُ حَتَّى يَتَخَوَّفَ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ يُعْتَقَ أَوْ يُطْلَقَ فَقَعَلَ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ شَيْءٌ<sup>۱</sup>.

با توجه به اینکه تعبیر "او غیره" در سند روایت آمده است، از این جهت در سند تردید وجود دارد و مراد از آن نیز مشخص نیست، فلذا سند مبتلا به اشکال است.

در جهت دلالت نیز ممکن است گفته شود، تعبیر "علیه" در "لم یکن علیه شیء" مانند تعبیر "عن" و "امتی" در حدیث رفع ناظر به برداشتن نوعی ثقل است، فلذا شامل مواردی که ثقلی وجود ندارد مانند ما نحن فیه نمی‌شود.

۳. روایت چهارم از باب ۳۷ از ابواب مقدمات طلاق

وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ لَا يَجُوزُ طَلَاقٌ فِي اسْتِكْرَاهٍ [فِي الْمَصْدَرِ زِيَادَةٌ - وَ لَا يَجُوزُ عِتْقٌ فِي اسْتِكْرَاهٍ] وَ لَا تَجُوزُ يَمِينٌ فِي قَطِيعَةٍ رَجِمَ إِلَيْهَا أَنْ قَالَ وَ إِنَّمَا الطَّلَاقُ مَا أُرِيدُ بِهِ الطَّلَاقُ مِنْ غَيْرِ اسْتِكْرَاهٍ وَ لَا إِضْرَارٍ الْحَدِيثَ.

<sup>۱</sup> وسایل الشیعه الی تحصیل مسایل الشریعه - ۳۷- بَابُ أَنَّهُ يُشْتَرَطُ فِي صِحَّةِ الطَّلَاقِ الْإِخْتِيَارُ فَلَا يَصِحُّ طَلَاقُ الْمَكْرَهِ وَ الْمُضْطَرِّ - مجلد ۲۲،



وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ<sup>۱</sup>.

تعبیر روایت در اینجا نیز در مورد عدم نفوذ طلاق مکره، مطلق است و قرینه‌ای بر امتنان وجود ندارد.

۴. روایت باب ۳۸ (بَابُ أَنَّ مَنْ طَلَّقَ لِأَجْلِ مُدَارَاةِ أَهْلِهِ مِنْ غَيْرِ إِرَادَةِ طَلَاقٍ لَمْ يَقَعْ طَلَاقُهُ) از ابواب مقدمات طلاق

[وسائل الشیعه الی تحصیل مسایل الشریعه - ۳۸- بَابُ أَنَّ مَنْ طَلَّقَ لِأَجْلِ مُدَارَاةِ أَهْلِهِ مِنْ غَيْرِ إِرَادَةِ طَلَاقٍ لَمْ يَقَعْ طَلَاقُهُ - مجلد ۲۲، صفحه ۸۷]

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ وَصَالِحِ بْنِ خَالِدٍ جَمِيعاً عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ قَالَ: سَأَلْتُ الْعَبْدَ الصَّالِحَ عَ وَهُوَ بِالْعُرَيْضِ [العريض - واد بالمدينة المنورة] فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي تَزَوَّجْتُ امْرَأَةً وَكَانَتْ تُحِبُّنِي فَتَزَوَّجْتُ عَلَيْهَا ابْنَةً خَالِي وَ قَدْ كَانَ لِي مِنَ الْمَرْأَةِ وَلَدٌ فَرَجَعْتُ إِلَى بَغْدَادَ فَطَلَّقْتُهَا وَاحِدَةً ثُمَّ رَاجَعْتُهَا ثُمَّ طَلَّقْتُهَا الثَّانِيَةَ ثُمَّ رَاجَعْتُهَا ثُمَّ خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهَا أُرِيدُ سَفَرِي هَذَا حَتَّى إِذَا كُنْتُ بِالْكُوفَةِ أَرَدْتُ النَّظَرَ إِلَى ابْنَةِ خَالِي فَقَالَتْ أُخْتِي وَ خَالَتِي لَا تَنْظُرُ إِلَيْهَا وَ اللَّهُ أَبَدًا حَتَّى تُطَلِّقَ فَلَانَةَ فَقُلْتُ وَيَحْكُمُ وَ اللَّهُ مَا لِي إِلَى طَلَاقِهَا مِنْ سَبِيلٍ فَقَالَ لِي هُوَ مَا [في المصدر - من] شَأْنِكَ لَيْسَ لَكَ إِلَى طَلَاقِهَا مِنْ سَبِيلٍ فَقُلْتُ إِنَّهُ كَانَ لِي مِنْهَا ابْنَةٌ وَ كَانَ بَغْدَادَ - وَ كَانَ هَذِهِ بِالْكُوفَةِ وَ خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهَا قَبْلَ ذَلِكَ بِأَرْبَعِ فَبَؤُوا عَلَيَّ إِلَّا تَطْلِيْقَهَا ثَلَاثًا وَ لَا وَ اللَّهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا أَرَدْتُ اللَّهُ وَ لَا أَرَدْتُ إِلَّا أَنْ أَدَارِيَهُمْ عَنْ نَفْسِي وَ قَدْ امْتَلَأَ قَلْبِي مِنْ ذَلِكَ فَمَكَثْتُ طَوِيلًا مُطَرِّقًا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ هُوَ مُتَبَسِّمٌ فَقَالَ أَمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِشَيْءٍ ؕ وَ لَكِنْ إِنْ قَدَّمُوكَ إِلَى السُّلْطَانِ أَبَانَهَا مِنْكَ

<sup>۱</sup> وسائل الشیعه الی تحصیل مسایل الشریعه - ۳۷- بَابُ أَنَّهُ يُشْتَرَطُ فِي صِحَّةِ الطَّلَاقِ الْإِخْتِيَارُ فَلَا يَصِحُّ طَلَاقُ الْمُكْرَهِ وَ الْمُضْطَرِّ - مجلد ۲۲، صفحه ۸۷



ترجمه:

منصور بن یونس گوید:

امام کاظم علیه السلام در «عریض» تشریف داشت، از حضرتش پرسیدم: فدایت گردم! من با زنی ازدواج کردم. او مرا دوست می‌داشت. سپس علاوه بر او با دختر دایی خود ازدواج نمودم. از همسر نخستم فرزندی داشتم. همسر اولم به بغداد بازگشت و من او را طلاق دادم. سپس به او رجوع نمودم. سپس برای دفعه دوم او را طلاق دادم. سپس به او رجوع نمودم. سپس از نزد او بیرون آمدم و قصد این مسافرت را داشتم تا این که در کوفه تصمیم به دیدن دختر دایم گرفتم.

خواهر و خاله‌ام گفتند: به خدا سوگند! هرگز حق نداری او را ببینی تا این که همسر اولت را طلاق دهی.

گفتم: وای بر شما! به خدا سوگند! من هیچ راهی برای طلاق دادن او ندارم.

فرمود: او از شأن توست. تو هیچ راهی برای طلاق دادن او نداری.

گفتم: قربانت گردم! من از همسر اولم که در بغداد است يك دختر دارم و دختر دایم در کوفه. من چهار ماه پیش از این ماجرا از نزد همسر اولم خارج شده بودم. پس خواهر و خاله‌ام مانع من شدند مگر این که همسر اولم را برای سومین بار طلاق دهم. قربانت گردم! به خدا سوگند! من در زمان طلاق دادن خدا را در نظر نگرفته بودم و فقط می‌خواستم با خواهر و خاله‌ام مدارا کنم. فدایت شوم! به راستی که من از این قضیه دل پری دارم.

امام علیه السلام مدت زیادی سر مبارك خود را پایین انداخت و مکث نمود. سپس سر مبارک را به‌سوی من بالا نموده و در حالی که تبسم می‌نمود فرمود: اما بین خودت و خداوند عز و جلّ چیزی اتفاق نیفتاده است. اما هرگاه تو را نزد حاکم ببرند، حاکم همسر اولت را از تو جدا خواهد کرد.

در این روایت سخن از اکراه نیست، بلکه مطلب این است که شخص طیب نفس ندارد (با اینکه تهدید و اکراهی نیز وجود ندارد) یعنی طلاق می‌دهد ولی به تحقق نتیجه آن رضایت ندارد که این جهت با مضطر نیز تفاوت پیدا می‌کند (تفاوت اکراه با فقد طیب نفس ان شاء الله در ادامه بیان خواهد شد). گرچه صاحب وسایل در عنوان باب فرموده‌اند "من غیر اراده الطلاق" ولی به نظر می‌رسد شخص اراده طلاق را کرده‌است (نسبت به انشاء طلاق اراده جدیه داشته است) ولی نمی‌خواهد نتیجه آن واقع و اثری بر آن مترتب شود.



ظاهراً تعبیر "قالت اختی او خالتی" در متن روایت صحیح باشد و این ممانعتی که از جانب او شده است، سبب اجبار شخص نیست و برای صدق اکراه کافی نیست.

در مورد تعبیر "مَا أَرَدْتُ اللَّهُ وَلَا أَرَدْتُ إِلَّا أَنْ أُدَارِيَهُمْ عَنْ نَفْسِي" اگر مقصود این باشد که از اساس اراده طلاق نکرده است و صرفاً لفظ انشاء طلاق را برای مدارا بیان کرده است، در عدم نفوذ آن تردیدی نیست و مانند آن است که کسی به شوخی صیغه طلاق را بگوید. این معنا از روایت از اساس خارج از محل نزاع است، چراکه اکراهی که مورد نظر است، آن اکراهی است که با قصد و انشاء منافات ندارد و قصد از شخص متمشی می‌شود مانند اینکه کسی به خاطر تهدید دیگری به وحشت افتاد به نحو جدی همسر خود را طلاق دهد (نه اینکه برای فریب تهدید کننده صرفاً لفظ صیغه طلاق را بر زبان جاری کرده است). به عبارت دیگر اگر شخص قصد جدی انشاء را نداشته باشد، حتی اگر اکراهی هم در کار نباشد منشا تحقق پیدا نمی‌کند و دایره مدارا اکراه و عدم آن نیست.

اما اگر مراد از تعبیر فوق این باشد که به خاطر مدارا اراده جدیه نسبت به طلاق داشته است اگرچه به نتیجه آن رضایت نداشته است، داخل در محل نزاع است، چراکه اگرچه ظاهر روایت در اشتراط رضا است ولی از آنجا که عدم رضا اخص از اکراه است یعنی در جایی که اکراه است، شخص رضایت ندارد و مطابق روایت چنین طلاق که از روی رضایت نیست محقق نمی‌شود.

مرحله بعدی استدلال به این روایت این است که با توجه به اینکه اولاً به نحو مطلق این اشتراط رضا (و به تبع عدم اکراه) بیان شده و سیاق امتنان در آن وجود ندارد و ثانیاً از طلاق به سایر انشاءات الغاء خصوصیت می‌شود، اکراه در انشاء یک شخصیت حقوقی نیز مانع تاثیر برای آن به حساب می‌آید.

انصاف این است که اگرچه طلاق با انشاء شخصیت حقوقی در ایقاع بودن مشترک است ولی در طلاق خصوصیتی نسبت به ما نحن فیه وجود دارد که احتمال تاثیر آن در حکم مانع از تعدی به انشاء شخصیت حقوقی می‌شود و آن اینکه اگر طلاق تحقق پیدا کند ثقلی (از دست دادن زوجه) متوجه شخص می‌شود به خلاف انشاء شخصیت حقوقی که در آن ثقلی وجود ندارد. بنابراین از این روایت نیز نمی‌توان برای اثبات عدم نفوذ انشاء شخصیت حقوقی عن اکراه استفاده کرد.



## روایات دال بر اشتراط طیب نفس

روایاتی داریم که طیب نفس و رضایت را در انشاء و معامله شرط می‌دانند، مانند آیه شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾<sup>۱</sup> و روایت مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ [فِي الْمَصْدَرِ زِيَادَةً - أَلَا مَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ أَمَانَةٌ فَلْيُؤَدِّهَا إِلَى مَنْ ائْتَمَنَهُ عَلَيْهَا فَإِنَّهُ لَا يَجِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ وَلَا مَالُهُ إِلَّا بِطَيْبَةِ نَفْسِهِ].<sup>۲</sup>

تفاوت شرط رضایت و طیب نفس با مانعیت اکراه

اشاره شد که بین شرطیت طیب نفس و مانعیت اکراه تفاوت وجود دارد. نسبت اکراه به عدم طیب نفس، عموم و خصوص مطلق است، یعنی هر جا اکراه بود طیب نفس وجود ندارد ولی این گونه نیست که هر جا طیب نفس وجود نداشته باشد، به خاطر اکراه باشد، به طور مثال در روایتی که اخیراً مورد بررسی قرار گرفت با اینکه اکراهی در کار نبود، ولی مرد نسبت به طلاق همسر اول طیب نفس نداشت. مثال دیگر مربوط به جایی است که شخص به توهم وجود اکراه همسر خود را طلاق می‌دهد. در این دو مثال نمی‌توان به استناد رفع ما استکرها علیه گفت طلاق نافذ نیست و لکن از باب عدم طیب نفس و رضایت می‌توان حکم به این معنا کرد.

بررسی نظر مرحوم اصفهانی و مرحوم امام

<sup>۱</sup> النساء: ۲۹

<sup>۲</sup> وسایل الشیعه الی تحصیل مسایل الشریعه - ۲ - بَابُ حُكْمِ الصَّلَاةِ فِي الْمَكَانِ الْمَغْضُوبِ وَ التَّوْبِ الْمَغْضُوبِ - مجلد ۵، صفحه ۱۲۰





مرحوم اصفهانی قائل به مانعیت اکراه هستند و طیب نفس را شرط نمی‌دانند (یا طیب نفس را به گونه‌ای تفسیر می‌کنند که شرطیت آن ضرری به مثال‌های بالا نزند مثلاً ایشان طیب نفس عقلی را کافی می‌دانند و طیب نفس طبعی را شرط نمی‌دانند). ایشان به عنوان یک اشکال نقضی می‌فرمایند اگر طیب نفس به معنای گفته شده را شرط بدانیم، باید تمام معاملات مضطر را ابطال کنیم. مرحوم امام با پذیرفتن نقض مرحوم اصفهانی، طیب نفس در روایات را به معنای عدم اکراه می‌دانند، و در واقع آنچه شرط در صحت معامله است را عدم اکراه می‌دانند.

ولی به نظر می‌رسد رضایت، به این معنا که شخص نسبت به نتیجه‌ای که در خارج عندالعقلاء یا عند القانون تحقق پیدا می‌کند راضی باشد، شرط است. بنابراین می‌توان گفت در معاملات مضطر چنین رضایتی وجود دارد و حقیقتاً مضطر به مبادله انجام شده رضایت دارد (چرا که مثلاً به دنبال تملک عوض مال خود است) ولی معاملات مکره این خصوصیت را ندارد و اماره بر این تفاوت بین معامله مضطر و مکره نیز آن است که ابطال معامله در اولی او را ناراحت و در دومی شخص را خوشحال می‌کند. فلذا نقض مرحوم اصفهانی با این توضیح پاسخ داده می‌شود.

با توجه به آنچه بیان شد مراد از ادله‌ای که رضایت و طیب نفس را بیان می‌کنند خود این دو است و نیازی به دست بردن در معنای رضایت و طیب نفس و ارجاع دادن آن به عدم اکراه نیست، بلکه همانطور که اشاره شد شرطیت رضایت و طیب نفس غیر از اشتراط عدم اکراه است.

اشکال دیگری که به قولی که رضایت را شرط نمی‌داند (و صرفاً عدم اکراه را شرط می‌دانند) می‌تواند مطرح شود این است که لازمه این قول نافذ دانستن مثلاً بیع، در مواردی مانند بیع به توهّم اکراه، یا بیع در فرض عدم اکراه (و عدم توهّم آن) و عدم رضایت به نتیجه بیع، است که قابل التزام نیست. بنابراین امثال این موارد تنها با شرطیت رضایت و طیب نفس به نحو مستقل از شرطیت عدم اکراه قابل توضیح است.



### بررسی شرطیت رضایت در انشاء شخصیت حقوقی

ممکن است گفته شود که اگرچه ادله رفع عمل اکراهی مانند حدیث رفع و برخی روایات باب طلاق که گذشت، شامل انشاء شخصیت حقوقی نمی‌شود ولی دلیل اشتراط رضایت شامل آن می‌شود یعنی با توجه به اینکه مکره، رضایت به نتیجه انشاء شخصیت حقوقی ندارد، این معنا تحقق پیدا نخواهد کرد.

اشکال در اینجا نیز همان اشکال سابق است. یعنی همانطور که تعدی از ادله مربوط به طلاق به خاطر احتمال خصوصیت ممکن نبود، در اینجا نیز که مورد روایت (لا یحل مال امرء مسلم الا بطیبه نفسه) و آیه (...تجاره عن تراض) امور مالی و تصرف در مال غیر است، احتمال خصوصیت وجود دارد فلذا امکان تعدی به ما نحن فیه که هیچ تصرف مالی مورد نظر نیست، وجود ندارد، مگر اینکه کسی ادعا بکند ارتکاز عقلا بر این است که رضایت و طیب نفس نسبت به نتیجه، در نفوذ هر اعتبار و انشائی (اعم از امور مالی و غیر آن) شرط است که در صورت جزم به این ارتکاز می‌توان از روایت و آیه الغاء خصوصیت کرد.

### سیره و ارتکاز عقلا

تا کنون ادله‌ای که بر شرطیت عدم اکراه یا رضایت اقامه شدند شامل این موارد بودند: حدیث رفع، روایات مربوط به طلاق، عتاق و...، ادله شرطیت رضایت. دلیل چهارم ارتکاز و سیره عقلا است که برای نفوذ هر انشائی اختیار، اراده، عدم اکراه و رضایت به نتیجه و اثر قانونی آن را شرط می‌دانند و این ارتکاز توسط شارع ردع نشده است.

اشکال در اینجا نیز در مورد شمول این سیره در مواردی است که ثقلی به عهده شخص متوجه نمی‌شود و چیزی را از دست نمی‌دهد، مردد و مشکوک است و در سیره که یک دلیل لبی است باید به قدر متیقن اخذ شود.



## جمع بندی

تا کنون ادله‌ای که به عنوان مانع برای ادله‌ای که مقتضی برای نفوذ انشاء شخصیت‌های حقوقی را بیان شدند، ظاهراً تام نبودند. مانع دیگری که ممکن است مورد تمسک قرار گیرد، تمسک به اصالت الفساد و استصحاب عدم نفوذ ایقاع شخصیت حقوقی‌ای که عن اکراه صادر شود، می‌باشد که در جلسه آینده ان شاء الله به آن خواهیم پرداخت.